

۱۷۴۲۳

اشاره

مقاله پیشین به بررسی واژه امام و جایگاه امامت در دین پرداخت و فرق «امام مطلق» و «مطلق امام» را بیان کرد و تیز اشارهای کوتاه به یکی از ویژگیهای «امام مطلق» داشت. اما این مقال بر سر آن است که به علل تحقق امامت در افراد خاص و تیز به پیشینی از ویژگیهای «مطلق امام» پردازد.

امام و جایگاه امامت (۲)

* آیت الله باقر فخار اصفهانی

در این بخش راجع به «مطلق امام» و ویژگیهای آن به آیاتی می توان استشهد کرد که این دو آیه شریفه از آن جمله اند: «وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون»؛^۱ «وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا و أوحينا إليهم فعل الخيرات وإقام الصلوة وإيتاء الزكوة و كانوا لنا عابدين».^۲ مهم ترین بحثی که در این بخش از مقاله به آن پرداخته می شود، این است که قسمت اول از آیه شریفه «وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا» اشاره به «علت فاعلی» و «علت غایی» امامت است. بخش دوم آیه شریفه «لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون» نیز اشاره به «علت مادی» و «علت صوری» امامت دارد. بنابراین، لازم است گفتاری هر چند کوتاه در توضیح واژه «علت» و «معلول» آورده شود و سپس به بحث از آن دو آیه شریفه پرداخته شود.

* استاد آیت الله میرزا باقر فخار اصفهانی، مدرس سطح عالی و خراج در حوزه علمیه اصفهان است. از ایشان تاکنون چندین جلد کتاب، تصحیح متون فقهی و اعتقادات چاپ و منتشر شده است.

۱. سجده، آیه ۲۴.

۲. انبیاء، آیه ۷۳.

القوة فبه نهض وجاهد، وروح الشهوة فيه اكل و شرب، و اثنى النساء من حلال، و روح الايمان فيه امن و عدل، و روح القدس فصار الى الامام، و روح القدس لا ينام و لا يغفل و لا يلهو و لا يزهو، و الاربعة الارواح تنام و تغفل و تزهو و تلهو، و روح القدس كان يرى به.^۱

با توجه به این حدیث شریف می‌توان گفت: پایین‌ترین مرتبه امام، همان جنبه انسانی اوست که می‌خورد و می‌آشامد و ازدواج می‌کند و... اعلی مراتب آن، مرتبه روح القدس است که انسانهای معمولی فاقد آن هستند. همان‌گونه که یک درخت به علت نداشتن روح حیوانی نمی‌تواند حقیقت حیوان را درک کند و همان‌گونه که یک حیوان به علت نداشتن روح انسانی نمی‌تواند حقیقت انسان را درک کند، انسان نیز به علت نداشتن روح قدسی، از درک حقیقت امام معصوم که دارای روح قدسی است، ناتوان است. بر همین اساس است که مولایمان حضرت رضا(ع) می‌فرماید:

هل يعرفون قدر الامامة و محلها من الامة، فيجوز فيها اختيارهم؟ إن الامامة اجل قدراً و أعظم شأناً و أعلى مكاناً و أمتع جانباً و أبعد غوراً، من أن يبلغها الناس بعقولهم، او ينالوها بأرائهم، او يقيموا اماماً باختيارهم.^۲

مستفاد از کلام امام هشتم(ع) این است که عقول از درک حقیقت امام عاجزند و امکان ندارد انتخاب امام به عهده مردم گذارده شود.

بشر بودن پیامبر

ممکن است کسی بگوید این مطلب شما خلاف صریح این آیه قرآن است که می‌فرماید: «قل إنما أنا بشرٌ مِّثْلِكُمْ يوحى إليّ».^۳ همچنین ممکن است گفته شود اگر آنها فوق بشر باشند چگونه می‌توان به آنها اقتدا کرد. پاسخ این است که با کمی دقت در خود آیه شریفه جواب سؤال اول به دست می‌آید. زیرا ما ادعا نمی‌کنیم که آنها بشر نیستند، بلکه مدعی هستیم که آنها علاوه بر جنبه بشری، جنبه روح القدس هم دارند. لذا در آیه می‌فرماید: «انا بشرٌ مِّثْلِكُمْ»؛

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. همان، ص ۱۵۴.

۳. کتفه، آیه ۱۱۰.

من بشری مثل شما هستیم، اما یک خصوصیت در من هست که در شما نیست: به من وحی می‌شود. نظیر اینکه انسان، حیوانی را مورد خطاب قرار دهد و بگوید: من هم حیوانی هستم مثل تو. فقط من عقل دارم و تو نداری.

اما پاسخ سؤال دوم: آیا نه این است که مراد از اقتدا پیروی است؟ قرآن بر حسب ظاهر همانند دیگر کتابها نوشته و چاپ می‌شود و در قفسه کتابخانه قرار می‌گیرد، اما به حسب حقیقت نور است: «إنه لقرآن كريم لا يمسه الا المطهرون». به هر حال، اگر به پیامبر خطاب شد که «قل انما انا بشر»، در خطاب دیگر فرمود: «ما ارسلناك الا رحمة للعالمين». و مگر نه این است که ما موظفیم بنابر آیه «أطيعوا الله»^۱ پیرو خدا باشیم؟ پس اقتدا به امام معصوم جایز است. به علاوه، اسوه بودن آن بزرگواران به معنای این نیست که مأموم عیناً بتواند تمام مراحل عبادی امام را انجام دهد، زیرا هرگز مأموم نمی‌تواند به مقام عصمت امام، علم امام و... برسد، بر همین اساس، مولا علی(ع) می‌فرماید:

ألا و إن لكل مأموم اماماً، يقتدى به و يستضيء بنور علمه، الا و إن امامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه، و من طعميه بقرصيه. ألا و إنكم لا تقدرون على ذلك، و لكن أعينوني بورع و اجتهاد و عفة و سداد...^۲

امام می‌فرماید: «شما نمی‌توانید مثل من باشید.» سز این سخن واضح است، زیرا او معصوم است، عالم به غیب است و در مقامات کمالی نه بشر فوق العاده، بلکه فوق بشر است. اما اینکه فرمود: «اعينوني بورع و اجتهاد...»، اعانه آن حضرت به تقوا و عبادت و عفت و پاکی، برای هدایت و طهارت نفس خود ماست. لذا در خطبه ۱۳۶ نهج البلاغه می‌فرماید: «ليس امرى و امرکم واحداً، ائى اريدکم لله و انتم تريدوننى لانفسکم، ايها الناس: أعينونى على انفسکم.» هدایت امام از طرف امام، کامل است، اما قابل باید قابلیت هدایت را پیدا کند. تا انسانی به مقام ورع، عبادت، پاکدامنی و پاکی نرسد، نمی‌تواند از علم امام استفاده کند، بلکه نمی‌تواند نور امام را ببیند تا از آن نور بهره ببرد.

۱. آل عمران، آیه ۳۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۵.

علیت و معلولیت

علیت و معلولیت، رابطه‌ای وجودی بین علت و معلول است. در تقسیم علت گفته اند: العلة هي ما يحتاج الشيء اليه وهي اما ان تكون جزءة من المعلول او خارج منه؛ و الاول اما ان يكون جزءة يحصل به الشيء او بالقوة؛ و الاول الصورة و الثاني المادة. و ان كانت خارجة فاما ان يكون مؤثرة او يقف التأثير عليها، فالاول فاعل و الثاني غاية.^۱

پس علت، دارای چهار قسم است:

۱. علت فاعلی: «و هي التي تفيض وجود المعلول و تفعله»
 ۲. علت غایی: «و هي کمال الاخير الذي يتوجه اليه الفاعل في فعله»
 ۳. علت صوری: «و هي الصورة بمعنى ما به الشيء هو هو بالفعل»
 ۴. علت مادی: «و هي المادة بالنسبة الى النوع المركب منها و من الصورة»
- به طور مثال، در ساخت یک صندلی، چهار علت قابل تصور است: نجار، علت فاعلی صندلی است. نشستن بر روی صندلی علت غایی است. چوب و میخ، علت مادی به حساب می‌آید. شکل خاصی هم که به آن چوبها داده می‌شود تا به صورت چهار پایه درآید و آماده نشستن گردد، علت صوری نامیده می‌شود.
- این علل چهارگانه در آیه شریفه «وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون»^۲ بدین صورت تطبیق می‌شود:
۱. علت فاعلی، حضرت حق تعالی است.
 ۲. علت غایی، هدایت است.
 ۳. علت مادی، صبر و دین است.
 ۴. علت صوری، امامت است. این امر در علت مادی، به صورت بالقوه و استعداد و امکان وجود دارد و هر جا یقین و صبر باشد، خداوند امامت را بالفعل می‌نماید و جعل امامت می‌کند. امام نیز آن انسانی است که متلبس به صفات مذکور در آیه شریفه است.

۱. کشف المراد، ص ۱۱۴؛ نهاية الحكمة، ص ۱۵۶؛ جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۳۷۳.
 ۲. سجده، آیه ۲۴.

علت مادی امامت

جهت روشن شدن علت مادی امامت، آیه «وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون»^۱ را مورد بحث قرار می‌دهیم و به تفسیر (شرح اللفظ) آن می‌پردازیم. مرحوم طبرسی (ره) در ذیل این آیه مبارکه می‌فرماید: حمزه و کسائی این آیه را به صورت «لِما صَبَرُوا»، به کسر «لام»، قرائت کرده‌اند و قرائت سایر قراء به صورت «لَمَّا صَبَرُوا» به فتح «لام» و تشدید «میم» است. سپس مرحوم طبرسی دلیل نحوی این دو قرائت و توجیه علمی آن را از ابوعلی فارسی نقل می‌کند و می‌فرماید:

قال ابوعلی: من قرأ «لَمَّا» فانه جملة للمجازاة، إلا ان الفعل المتقدم اغنى عن الجواب...تقديره هنا «لَمَّا صبروا جعلنا هم أئمة». و من قال «لِما صبروا» علق الجاز «جعلنا» والتقدير «جعلنا منهم أئمة لصبرهم».^۲

پس اگر آیه به صورت «لِما» قرائت شود، «لام» از حروف جر بوده و متعلق به «جعلنا» خواهد شد. این «لام»، تعلیلیه است که ما بعد خود را علت برای ما قبلش قرار می‌دهد. پس علت اینکه عده‌ای از بنی اسرائیل، منصوب به امامت شدند، این بود که صابر بودند و به آیات الاهی یقین داشتند. اما اگر آیه به صورت «لَمَّا» قرائت شود، «لَمَّا» سه وجه دارد:

۱. «لَمَّا» جازمه مثل «لَم» جازمه، که اختصاص به مضارع دارد.
۲. «لَمَّا» به معنای «الآی» استثنائیه است.
۳. «لَمَّا» از «کلم مجازات»^۳ است.

بدیهی است که در این آیه «لَمَّا» نمی‌تواند از قسم اول و دوم باشد، پس «لَمَّا» در اینجا از «کلم مجازات» است.

ابن هشام در حرف «لام» معنی الیب در توضیح این قسم می‌گوید:

الثاني من أوجه «لَمَّا»، أن تختص بالماضي؛ فتقتضى جملتين وجدت ثانيتهما عند وجود اولاهما، نحو «لَمَّا جائتني اكرمتة» و يقال فيها: حرف وجود لوجود.

۱. سجده، آیه ۲۴.
 ۲. مجمع البيان، ج ۸، ص ۱۲۱.
 ۳. معنی الیب، ج ۱، ص ۲۸۰.

شمی در حاشیه معنی می‌افزاید:

قال بهاءالدين السبكي: و «لَمَّا» حرف عند سبويه يدل على ربط جملة ربط السببية، و على هذا فاللام في قولهم «حرف وجود لوجود» لام التعليل.^۱ با توجه به کلام ابن هشام و نقل شمی، «لَمَّا» برای تعلیل است و بر این دلالت می‌کند که جمله شرطی علت برای جزاست. البته در آیه مذکور، به دلیل وجود قرینه در جمله قبل، جزا حذف شده است. گویا تقدیر آیه چنین است: «لَمَّا صبروا و كانوا بأياتنا يوقنون، و جعلنا منهم أئمةً يهدون بأمرنا».

البته بر اساس نظر ابن سراج، ابوعلی فارسی، ابن جنی و برخی دیگر از نحویان، «لَمَّا» به معنای «حین»، اسم است که در این صورت «مفعول فیه» بوده و عامل نصب آن «جعلنا» خواهد بود. بنابراین، معنای آیه چنین است: جعل امامت بر آنها در زمانی محقق شد که آنها صبر پیشه کردند و به آیات الاهی یقین نمودند. البته نظر خود ابن هشام بر این است که «لَمَّا» به معنای «اذ» است، او در این باره می‌گوید:

و قال ابن مالك: لَمَّا بمعنى اذ و هو أحسن، لانها مختصة بالماضي و بالاضافة الى الجملة.^۲

اگر این نظر ابن هشام را بپذیریم، در این صورت «لَمَّا» به معنای «اذ» تعلیلیه خواهد بود. پس طبق هر سه قول «لما صبروا و كانوا بأياتنا يوقنون» علت است و «و جعلنا منهم أئمة» معلول. یعنی علت مادی جعل امامت - و اینکه چگونه برخی لیاقت پیدا می‌کنند تا از جانب خداوند به امامت رسند - این است که آنان صبر پیشه می‌کنند و یقین به آیات الاهی دارند. پس علت مادی جعل امامت، «صبر» و «یقین» است.

معنای «کان»

در مورد اینکه «کان» از جهت «علم معانی و بیان» دارای چه خصوصیتی است، بین شیخ رضی (رض) و علامه تفتازانی اختلاف نظر وجود دارد. شیخ رضی می‌فرماید:

«کان» فی نحو «کان زید قائماً» يدل على الكون الذي هو الحصول

المطلق، و خبره يدل على الكون المخصوص و هو كون القيام، اى حصوله، فجىء اولاً بلفظ دال على حصول ما، ثم عين بالخبر ذلك الحاصل. فكأنك قلت حصل شيء ثم قلت حصل القيام. فالفائدة فى إيراد مطلق الحصول اولاً ثم تخصيصه، كالفائدة فى ضمير الشأن؛ مع فائدة اخرى ههنا و هى دلالتها على تعيين زمان ذلك الحصول المقيد.^۱

طبق نظر ایشان «کان» مسندبه است و ابهام دارد. اسم «کان» مسند إليه است. اما خبر «کان»، جهت توضیح ابهام «کان» است. گویا در جمله «کان زید قائماً» دو بار به زید اسناد داده شده است؛ یک بار به طور مجمل و مبهم و بار دیگر به صورت مفصل و واضح.

اما علامه تفتازانی می‌نویسد:

والمقيد فى نحو «کان زید منطلقاً» هو منطلقاً لا «کان». لأن منطلقاً هو نفس المسند حقيقة. و فى ذكر «کان»، دلالة على زمان النسبة؛ فهو قيد لمنطلقاً. كما فى قولك: زید منطلق فى الزمان الماضى.^۲

طبق نظر تفتازانی، «کان» فقط برای افاده زمان است و «کان» مسند به «زید» نیست؛ بلکه خبر «کان»، مسند به زید است و این کلام مخالف نظر شیخ رضی است. علامه دسوقی نیز به این اختلاف، تصریح کرده است.^۳ اما هر دوی آنها اذعان دارند که «کان» برای تقریر و تأکید است. به نظر می‌رسد بهترین بیان در این باب، کلام علامه جلال‌الدین سیوطی است که می‌گوید: إنهم إذا قصدوا التمكن فى صفة و ثباته فيها، وضعوا له صيغاً مخصوصة؛ مثل قولهم «استقر زید فى القيام». او یأتون بالفاظ تدل على ذلك بعمونة المقام؛ نحو «اولئك على الهدى من ربهم» فلَمَّا دل «کان» على كون زید قائماً، يفهم منه أن الترض منه بیان ثبوت زید فى صفة القيام.^۴

یعنی هرگاه عرب بخواهد بگوید کسی ثابت و مستقر در صفتی است، به چند روش این کار را انجام می‌دهد: یا به وسیله لفظ «استقر» آن را بیان می‌کند، یا آن را به هیأت مخصوص

۱. شرح الکافی فى النحو، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲. مطول، ص ۱۵۱.

۳. حاشیه دسوقی بر مختصر المعانی، ج ۱، ص ۴۸۱.

۴. الاشیاء و الطائر، ج ۸، ص ۲۵۴.

۱. حاشیه شمی بر معنی اللبیب، ج ۲، ص ۶۲.

۲. معنی اللبیب، ج ۱، ص ۲۸۰.

درمی آورد و یا ثبوت و استقرار را به وسیله «کان» بیان می کند.

به بیان دیگر، صفت همیشه مستقر در موصوف است و خبر، قائم به مبتدأست. مثلاً جمله «زید عالم» بیانگر این است که علم، مستقر در زید است. اما گاه برای تأکید این معنا، «کان» بر سر مبتدا و خبر در می آید و معنایش این می شود که زید مستقر در علم است و چنان سرگرم آن خبر است که گویا خبر، محیط بر مبتدا شده و همه وجود او را احاطه کرده است. با توجه به آنچه گفته شد، معلوم می گردد که «کان» در «کانوا بآیاتنا یوقنون» نیز چنین است. یعنی آنها چنان در یقین به آیات الهی مستقر هستند که یقین به آیات الهی، همه وجود آنان را احاطه کرده است.

ویژگی «کان»

جمله اسمیه مطلق و مفید استمرار است. اما اگر «کان» بر آن داخل شود، آن جمله مقید به زمانی می شود که صیغه «کون» بر آن دلالت دارد. حال اگر عرب بخواهد جمله ای را بیان کند که هم افاده تأکید کند و هم مفید استمرار «مسند الیه» در «مسند به» باشد و همچنین استمرار را برساند، «کان» را به صورت صیغه ماضی و خبرش را به صورت صیغه مضارع می آورد. جمله «کان زید یقوم» مفید استمرار و تأکید است. و ثبوت زید در صفت قیام را می رساند. مرحوم شیخ رضی می فرماید:

و ما یصلح لاستمرار هو الاسم الجامد نحو «هذا الاسد» او الصفة، نحو «زید قائم». او الفعل المضارع، نحو «زید یقوم فی الحروب» ای هذا عادتہ. لانه و ان کان فی الاصل فعلاً دالاً علی أحد الازمنة الا انه لمضارعتہ اسم الفاعل لفظاً و معنأ... فلذلك إذا قلت «كنت رأیت زیداً» لا یدل علی الاستمرار. و اذا قلت «كنت أراه» فظاهره الاستمرار.^۱

بنابراین، علت جعل امامت، صبر و یقین معمولی نیست، بلکه استقرار و استمرار بر صبر و یقین است؛ به طوری که این صبر و یقین تمام وجود امام را احاطه کرده و او را در بر گرفته است.

واسطه در ثبوت و اثبات

اگر امری علت موجود شدن معلول در عالم خارج گردد، به آن علت، واسطه در «ثبوت»

می گویند؛ مثل آتش که علت حرارت در عالم خارج است. یعنی وقتی آتش به وجود خارجی موجود شد، علت وجود حرارت در عالم خارج می گردد. اما اگر امری، علت علم پیدا کردن به چیزی باشد، واسطه در «اثبات» نامیده می شود. مثلاً اگر ما علم پیدا کنیم که در عالم خارج آتشی وجود دارد، این علم ما به آتش، موجب علم ما به حرارت است. یعنی علم به آتش، واسطه در علم ما به حرارت می شود. علم به آتش واسطه در اثبات حرارت است.

با توجه به مطالب مذکور، صبر و یقین نیز که علت تحقق امامت اند، واسطه در ثبوت امامت اند، نه واسطه در اثبات امامت. براساس آنچه بیان شد، وقتی خبر «کان» فعل مضارع بوده مفید استمرار است و خود «کان» افاده تأکید می کند. فایده دیگر این است که اسمش مستقر در خبر آن است. در آیه شریفه «وکانوا بآیاتنا یوقنون» خبر «کان» فعل مضارع است. بنابراین، آن بعض بنی اسرائیل، هم صابر بودند و هم مستغرق در یقین به آیات الله، و در این یقین استمرار داشتند.

بنابراین، صبر و یقین علت امامت آن بعض بنی اسرائیل است. صبر و یقین، علت در تحقق وجود خارجی امامت اند که «العلیة و المعلولیة رابطة وجودیة بین المعلول و العلة»^۱ علت، ایجاد وجود برای معلول می کند؛ یعنی اطلاق علیت بر امری صحیح است که علت وجود معلول باشد. در بحثهای گذشته روشن شد که «علت مادی» امامت، صبر و یقین است؛ لذا در اینجا به تحقیق در کلمه «صبر» و «یقین» پرداخته می شود.

معنای صبر

صبر را چنین معنا کرده اند: «ثبات جند فی مقابله جند آخر، قام القتال بینهما؛ لتضاد مقتضاهما و مطالبهما»^۲ شیخ عبدالرزاق کاشانی در شرح کلام خواجه عبدالله انصاری می گوید:

الصبر هو حبس النفس عن إظهار الجزع بالشکایة الی غیر مع کون العجز، و إنما اعتبر فیہ کمون الجزع، لأنه لو لم یکن الجزع کامناً فی الباطن، فلم یکن صبراً بل کان رضاء.^۳

بنابراین، «صبر» به معنای منع کردن و بازداشتن نفس از جزع و فرع است. این مفهوم

۱. نهاية الحکمة، ص ۱۵۷؛ بداية الحکمة، ص ۸۸
 ۲. المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۱۱۰.
 ۳. شرح منازل الدائین، ص ۵۸

۱. شرح رضی، ج ۱، ص ۲۵۲.

فقط در انسان محقق می‌شود و در ملائکه و حیوانات بی‌معناست، زیرا بهائم و حیوانات فقط هوای نفسانی و شهوت دارند و ملائکه نیز فقط دارای نیروی تعبد و عقل اند و فاقد شهوت‌اند. بنابراین، در بهائم و ملائک، دو قوه متضاد جمع نشده است تا در درونشان جدالی صورت گیرد و حبس نفس نمایند و صبر کنند، برخلاف انسان که دارای دو قوه عقل و شهوت است و این دو نیرو به طور دائم در جدال و درگیری‌اند. به همین جهت، صبر در انسان قابل تحقق است. البته ممکن است گفته شود که گاهی حیوانات نیز ستیز می‌کنند و ثبات و مقاومت در آنها نیز مصداق پیدا می‌کند. باید در جواب گفت که این مطلب صحیح است؛ اما بین منع درونی و منع بیرونی تفاوت وجود دارد. هر چند ممکن است در برابر خواسته‌های حیوان، مانعی به وجود آید و حیوان در مقابل آن مانع مقاومت کند؛ لکن این مانع خارج از ذات اوست و به آن صبر گفته نمی‌شود. اما در انسان این مانع امری درونی است و مجادله در درون ذات انسان است؛ نفس مانع از عبادت است و عقل مانع از معصیت. به همین جهت، ثبات و مقاومتی که در مقابل آن مانع به وجود آید، صبر نامیده می‌شود.

مراتب صبر

خواجه عبدالله انصاری در ذیل آیه «یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون»^۱ گفته است: «اصبروا یعنی فی البلاء و صابروا یعنی عن المعصية، و رابطوا یعنی عن الطاعة.» شیخ عبدالرزاق کاشانی در شرح آن می‌فرماید:

معنی کلامه ظاهر، و خص الصبر بالبلاء لشهرة استعماله فيه عرفاً، و المصابرة بالمعصية فالآنها مجاهدة النفس و مقاومتها فی نزوعها اليها و المرابطه بالطاعة لأن النفس فی الطاعة و رياضتها شبه فرس المرابط فی محاربة الشيطان و دوام ارتياضها.^۲

پس صبر دارای سه مرتبه است: صبر بر معصیت، صبر بر طاعت و صبر بر مصیبت.

۱. صبر بر معصیت

پایین‌ترین مرتبه صبر، صبر بر معصیت است و دارای دو قسم است. گاهی صبر بر

۱. آل عمران، آیه ۲۰۰.

۲. شرح سائز السائزین، ص ۸۷.

معصیت، به دلیل ترس از عذاب و عقاب است و گاهی صبر بر معصیت، به سبب شرم و حیا از حضرت حق است. این صبر قسم دوم، در مرتبه بالاتری قرار دارد: «فان الحياء شيمة الاحرار والاشراف، والخوف شيمة العبيد؛ فيكون الحياء أحسن من الحذر.»^۱

خداوند در قرآن می‌فرماید: «ولا تستوی الحسنه ولا السيئه اذفع بالتي هي أحسن فإذا الذي بينك وبينه عداوة كأنه ولي حميم * وما يلقاها إلا الذين صبروا وما يلقاها إلا ذو حظ عظيم.»^۲ مرحوم طبرسی در ذیل می‌فرماید:

و ما يلقها، أي ما يلقى هذه الفعله و هذه الحالة التي هي دفع السيئه بالحسنه، ألا الذين صبروا على كظم الغيظ و احتمال المكروه ... عن أبي عبدالله (عليه السلام)؛ و ما يلقها، أي ما يلقى هذه الخصلة المذكورة و لا يؤتاها إلا ذو حظ عظيم، أي ذو نصيب وافر من الرأي و العقل.^۳

بنابراین، کسی می‌تواند در مقابل معاصی صبر کند که بهره فراوانی از عقل برده باشد.
۲. صبر بر طاعت

صبر بر طاعت، بالاتر از صبر بر معصیت است. زیرا لازمه صبر بر طاعت، صبر بر معصیت نیز هست. خداوند می‌فرماید: «إن الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر». لازمه نماز و طاعت، ترک فحشا و منکر و معصیت است. پس برای صبر بر معصیت، می‌توان از صبر بر طاعت مدد گرفت: «واستعينوا بالصبر والصلوة وإنها لكبيرة إلا على الخاشعين * الذين يظنون أنهم ملاقوا ربهم و أنهم إليه راجعون.»^۴

بنابر نظر برخی از علماء، صبر در این آیه، همان طاعت است و عطف صلوات بر آن، از باب عطف خاص بر عام است. چرا که نماز در بین طاعات، عظمت و اهمیت بیشتری دارد. بنابر نظر علامه زمخشری، ضمیر «إنها» به استعانت برمی‌گردد؛ استعانتی که برگرفته از «استعينوا» است. مثل «اعدلوا هو اقرب للتقوى» که «هو» به «عدلي» برگرفته از «اعدلوا» باز می‌گردد. بنابراین، استعانت و یاری گرفتن از صبر و نماز، امر بزرگی است که فقط برای خاشعان،

۱. شرح سائز السائزین، ص ۸۶.

۲. فصلت، آیه ۲۴ و ۲۵.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۳.

۴. بقره، آیه ۴۵ و ۴۶.

سهل و آسان است. خاشعان نیز کسانی هستند که به ملاقات با خداوند و بازگشت به سوی او ایمان دارند. پس صبر بر طاعت، فقط برای اینان، سهل و آسان است. کسی که توفیق یابد و صبر بر طاعت داشته باشد:

قذف الله فيه نور العصمة بدوام المرابطة، فصار محتوفاً معصوماً عن المعصية، و أيضاً فإن الصابر على الطاعة يكون قلبه مع الله متلقياً للالهام، و الصابر عن المعصية يكون نفسه نازعة اليها مشتغلة بوساوسها، فاین هذا من ذاك.^۱

به تعبیر صاحب شرح منازل السائرين، صبر بر طاعت موجب می شود که خداوند نور عصمت در قلب انسان صابر بتابد.

۳. صبر بر مصیبت

ولتبلونكم بشيء من الخوف والجوع ونقص من الأموال والأنفس والثمرات وبشر الصابرين * الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا لله وإنا إليه راجعون * أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة وأولئك هم المهتدون.^۲

طبق این آیه، اگر انسان به یکی از مصیبت‌های مذکور، مبتلا شود و جزع و فزع نکند، صابر است و خداوند به پیامبرش امر می کند که به این صابران بشارت دهد. اما اگر کسی مبتلا به آن مصیبت‌ها شود و صبر نماید و علاوه بر آن، «انا لله وانا اليه راجعون» را بر زبان جاری کند و به آن اعتقاد داشته باشد، خداوند بر او صلوات می فرستد و مشمول رحمت الهی می گردد. بنابراین آنچه پیش از این از علامه جلال الدین سیوطی نقل شد، این صلوات و هدایت و رحمت، استمرار دارد و ثابت است.

الصبر مع الله

از جمله مقاماتی که اهل معرفت برای صبر شمرده اند، «الصبر مع الله» یا «الصبر عن الله» است. این مقام برای اهل حضور و مشاهده است و برای اهل محبت به خداوند مفهوم دارد. این در صورتی است که اراده خداوند بر این تعلق بگیرد که محب، در فراق حضرت حق به سر

۱. منازل السائرين، ص ۸۷

۲. بقره، آیه ۱۵۵، ۱۵۶ و ۱۵۷.

برد. حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - در دعای کمیل می فرماید: «الهی صبرت علی حز نارك، فكيف أصبرُ علی فراقك.»

از همین روی، شماری از اهل معرفت گفته اند: این همه بی قراری و دعا‌های جان سوز ائمه (ع) به دلیل همین فراق است. آنان به جهت هدایت خلق، مشغول به خلق شدند و این موجب فراق آنان از محبوب گشت. هرچند این فراق از محبوب به امر خود محبوب است، ولی برای آنان طاققت فرسا و جان سوز است. استغفار آنان نیز به جهت معصیت یا تعلیم نیست؛ بلکه وجه آن را امام حسین (ع) در دعای عرفه بیان می فرماید: «یا مَنْ ألبس أوليائه ملابس هيبته، فقاموا بين يديه مستغفرين.»

این کلام مولایمان امام حسین (ع) وجه صحیح استغفار معصومان (ع) را بیان می کند؛ چرا که معصومان غنی از غیرالله و فقیر الی الله تبارک و تعالی هستند و با رؤیت هیبت حضرت حق تعالی، غنای ذاتی او را مشاهده می کنند و بی به فقر ذاتی خود می برند و ناخودآگاه به خاطر فقر ذاتی خویش، طلب غفران و بخشش می کنند.

اجر صبر

قل يا عباد الذين آمنوا اتقوا ربكم للذين أحسنوا في هذه الدنيا حسنة و أرض الله واسعة إنما يوفى الصابرون أجرهم بغير حساب.^۱

مرحوم طبرسی در ذیل این آیه شریفه می فرماید:

«الذین احسنوا» ای فعلوا الاعمال الحسنة و احسنوا الی غیرهم؛ «فی هذه الدنيا الحسنة» ای لهم علی ذلک فی هذه الدنيا حسنة؛ «انما یوفی الصابرين» ای ثوابهم علی طاعتهم و صبرهم علی شدائد الدنيا؛ «بغیر حساب» لکنه لا یمکن عدّه و حسابّه.^۲

بنابراین، اجر صابران، بی حساب است. اجر بی حساب، یعنی اجری که بی حد و نامحدود و نامتناهی باشد. این نکته روشن است که نامتناهی دو قسم است: ۱. نامتناهی حقیقی که وجود حضرت حق تعالی است. ۲. نامتناهی اضافی و نسبی. همان گونه که در علم منطبق آمده، جزئی

۱. زمر، آیه ۱۰.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۳۰.

بر دو قسم است: ۱. جزئی حقیقی؛ مثل زید. ۲. جزئی اضافی؛ مثل انسان. انسان به اعتبار مفهومش کلی است. اما به اعتبار اینکه یکی از افراد حیوان محسوب می‌شود، جزئی است. نامتناهی اضافی نیز این گونه است. یعنی نسبت به خداوند تبارک و تعالی، محدود است؛ اما نسبت به انسان، نامحدود است و عقل انسانی به انتهای آن نمی‌رسد. بنابراین، اجر صابران، از حد فهم انسان بالاتر است و نسبت به درک انسان نامتناهی است. شاید یکی از آثار آن، اعطای نور عصمت به صابر باشد که سابقاً گفته شد. «صبر» در آیه مورد بحث نیز اطلاق دارد و شامل همه مراحل صبر می‌شود.

یقین به آیات الاهی

گفتیم که علت مادی جعل امامت، از دو جزء تشکیل شده است: ۱. صبر. ۲. یقین به آیات الاهی. در مورد جزء اول، مطالبی بیان شد. اکنون نوبت جزء دوم، یعنی یقین به آیات الاهی می‌رسد. در اینجا دو کلمه وجود دارد: ۱. آیات الاهی. ۲. یقین.

بررسی واژه «آیات»

آیات، جمع آیه به معنای علامت و دلیل بر وجود یک شیء است. آیه در قرآن، در دو معنا به کار می‌رود: ۱. آیات قرآنی. ۲. آیات تکوینی.

۱. آیات قرآنی

قرآن کریم در موارد مختلفی به این آیات اشاره کرده است:

تلك آیات الكتاب المبين^۱

الر كتاب أحکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبير^۲
 المر تلك آیات الكتاب والذى أنزل إليك من ربك الحق ولكن أكثر
 الناس لا يؤمنون.^۳

مرحوم قاضی سعید قمی می‌فرماید:

ثم اعلم انه اذا انتظمت الحروف، سمیت كلاماً. و اذا اتلفت الكلمات

۱. قصص، آیه ۲.
 ۲. هود، آیه ۱.
 ۳. رعد، آیه ۱.

سمیت آیه. و اذا اجتمعت الآيات، سمیت سورة. و اذا انتظمت كلماتك فصاعداً سمى المجموع آیه، ای علامه علی أمر.^۱

پس آیات قرآن، علامت و نشانه‌ای بر وجود حضرت حق تعالی هستند؛ اما نه برای هر کس، بلکه فقط برای کسانی که ایمان به خداوند متعال دارند:

إنما المؤمنون الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم وإذا تليت عليهم آياته زادتهم إيماناً وعلى ربهم يتوكلون.^۲

همچنین کسانی که به سبب شناخت و معرفت حضرت حق تعالی، هنگام شنیدن آیات قرآن، از شدت شوق گریه می‌کنند:

وإذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا آمنا فآكتبنا مع الشاهدين.^۳

البته باید توجه داشت که علامت و دلیل بودن این آیات، بدین معناست که موجب ازدیاد ایمان در قلوب مؤمنان می‌شود. اما در منافقان و کسانی که دارای قلبهای مریض و آلوده‌ای هستند، موجب ازدیاد آلودگی می‌گردد:

وإذا ما أنزلت سورة فمنهم من يقول أئینکم زادته هذه إيماناً فأما الذين آمنوا فزادتهم إيماناً وهم يستبشرون * وأما الذين فی قلوبهم مرض فزادتهم رجساً إلى رجسهم وماتوا وهم كافرون.^۴

۲. آیات تکوینی

منظور از آیات تکوینی، علامات و نشانه‌هایی است که در زمین، آسمان، کوهکشانها و در عالم طبیعت و عالم ملکوت دیده می‌شود و اطراف ما را احاطه کرده است.

ومن آیاته أن خلقکم من تراب ثم إذا أنتم بشر تنتشرون * ومن آیاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجاً لتسکنوا إليها وجعل بینکم مودة

۱. شرح توحید صدوق، ج ۳، ص ۲۲۸.
 ۲. انفال، آیه ۲.
 ۳. مائده، آیه ۸۳.
 ۴. توبه، آیه ۱۲۴ و ۱۲۵.

ورحمة إن فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون.^۱
ومن آیاته خلق السماوات والأرض واختلاف ألسنتکم وألوانکم إن فی ذلک لآیات للعالمین.^۲
ومن آیاته منامکم باللیل والنهار وابتغاکم من فضله إن فی ذلک لآیات لقوم یسمعون.^۳

ومن آیاته یریکم البرق خوفاً وطمئناً وینزل من السماء ماءً فیحیی به الأرض بعد موتها إن فی ذلک لآیات لقوم یعقلون.^۴
وفی الأرض آیات للموقنین.^۵

شکی نیست که زمین و آسمان و ... دلیل و نشانه وجود حضرت حق تعالی هستند. اما با توجه به آیات مذکور، این دلیل و نشانه بودن برای کسانی است که اهل تفکر، تعقل، علم و یقین باشند و گوش شنوا داشته باشند. اما کسانی که در عالم حیوانیت به سر می‌برند و تنها فکر و اندیشه آنان، زندگی در این حیات مادی است، نمی‌توانند نشانه بودن آیات تکوینی را بفهمند. مگر اینکه کمی از عالم حیوانیت خارج شوند و به عالم انسانیت قدم گذارند. به طور مثال، اگر بخواهند مفهوم جمع را به کودکی یاد بدهند و به او بفهمانند که دو به علاوه دو، مساوی با چهار است، دو سیب به او نشان می‌دهند و تعداد آنها را از کودک می‌پرسند. سپس دو سیب دیگر به او نشان می‌دهند و تعداد آنها را نیز از کودک می‌پرسند، بعد آن سیبها را کنار هم قرار داده و از کودک می‌خواهند که تعداد مجموع سیبها را بگوید، سپس به او می‌گویند: دو سیب به علاوه دو سیب، می‌شود چهار سیب. بدین ترتیب، مفهوم جمع را به آن کودک آموزش می‌دهند. اما سخن در این است که زمانی می‌توان مفهوم جمع را به کودک آموزش داد که او قبلاً مفهوم اعداد را یاد گرفته باشد و با آن آشنا باشد. در غیر این صورت، محال است که بتوان مفهوم جمع را به او آموزش داد.

۱. روم، آیه ۲۰ و ۲۱.

۲. روم، آیه ۲۲.

۳. روم، آیه ۲۳.

۴. روم، آیه ۲۴.

۵. ذاریات، آیه ۲۰.

پس برای فهم آیات الاهی، باید به مقام انسانیت رسید. و اولین قدم در عالم انسانیت، علم و یقین و تقواست.

خواجه عبدالله انصاری می‌گوید:

الیقین مرکب الاخذ فی هذا الطريق، و هو غاية درجات العامة و قیل اول خطوة الخاصة.

عبدالرزاق کاشانی در شرح آن می‌فرماید:

المرکب هو الذی یحمل المسافة فی الطريق، فاستعارة للیقین. لأن الآخذ فی هذا الطريق ای شارع فیہ لا یمکنه السیر فیہ الا اذا حمله الیقین، و لولاه لم یثبت قدم احد فیہ ... و هو نهاية ما یرتقی الیه العباد من اهل الظاهر، و به یمکن الانتقال الی درجات الخاصة.^۱

با توجه به اینکه آیات قرآنی و آیات تکوینی، علامت و نشانه خداوندند و این نشانه‌ها در همه جای عالم، پراکنده و موجودند، اگر کسی به این آیات ایمان داشته باشد و بدان یقین کند، به طور طبیعی در همه جا و همه حال نشانه‌های خداوند را می‌بیند و از او غافل نمی‌شود و به طور مداوم، قلباً و لساناً و عملاً به یاد او خواهد بود. بزرگان عرفا در این باره می‌گویند:

فإن لاحظت بعین البیان والبرهان، تری وجود تعالی ظهر بالمظاهر. و إن أبصرت بعین الحقیقة والعیان، تری الاشياء ظهرت بوجوده.^۲

یعنی: اگر به دیده عقل بر جهان نظر کنی، آن را مظهر حق بینی، و اگر چشم حقیقت بین جان گشوده شود، درمی‌یابیم که همه هستی به وجود او آشکار شده‌اند، و این است معنای «هو الظاهر و هو الباطن». این شخص مثل کسی است که بداند دوربینهایی به طور منظم و متناوب، کارهای او را ثبت و ضبط می‌کنند و لحظه‌ای غافل نیستند، و مرتب به او گوشزد می‌شود:

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

دیگر چنین شخصی نمی‌تواند مرتکب خطایی گردد و گناهی از او صادر شود. چنین انسانی معصوم خواهد بود و مقام عصمت برای او ثابت است. همچنین طبق آیه «إن الذین کذبوا

۱. شرح منازل السائرین، ص ۱۲۲.

۲. مستخباتی از آثار حکمای ایران، ج ۳، ص ۴۲۵.

بآیاتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة»^۱ کسانی که آیات الاهی را تکذیب می‌کنند؛ ابواب آسمان بر آنها گشوده نمی‌شود. مفهوم این کلام این است که اگر کسی به آیات الاهی ایمان داشته باشد، ابواب آسمان بر او گشوده می‌شود و ملکوت سماوات را می‌بیند و هیچ شکی و غلی در قلب او باقی نمی‌ماند: «ونزعنا ما فی صدورهم من غلی»^۲.
یقین

«علم» و «یقین» دو واژه‌ای هستند که از جهاتی با هم مترادف و از جهاتی متضادند. طبق تعریف علمای منطق: علم عبارت است از «حضور صورة الشيء عند العقل». در تقسیم آن نیز گفته‌اند: «ان كان اذعاناً للنسبة فتصديق والّا فتصور».

به طور مثال، در «زید قائم»، «زید» و «قائم» و «نسبت حکمیه بین زید و قائم» را تصور می‌گویند. وقتی این سه تصور در ذهن انسان حاصل شد و به نسبت میان «قیام» و «زید» اذعان کرد، این اذعان را تصدیق یا حکم می‌نامند. پس علم بر دو قسم است: تصور و تصدیق.

حال اگر این تصدیق و اذعان به حکم که در ذهن صورت می‌گیرد، احتمال خلاقی در آن باشد، آن را «ظن» می‌نامند، و اگر احتمال خلاف نداشته باشد، آن را «علم» و «یقین» می‌گویند. بنابراین، وجه اشتراک «علم» و «یقین» همان «حصول صورة الشيء عند العقول» است. اما تفاوت آن دو در این است که وقتی به علم، «یقین» می‌گویند که انسان نسبت به آن دانسته، سکون و آرامش پیدا کند و از حال اضطراب خارج شود. چرا که «علم» همیشه همراه با سکون و آرامش نیست. چه بسا انسان به چیزی علم دارد، ولی آرامش جان ندارد. مثل اینکه انسان علم دارد که میت هیچ زینانی ندارد، اما از بودن آن پریشان می‌شود. به همین جهت برخی گفته‌اند:

الایقان، اتقان العلم بنفی الشبهة و الشک عنه بالاستدلال، و هو الیقین - فی اصل اللغة ینبئ عن السکون و الظهور. یقال: یقن الماء اذا سکن فظهر ما تحته.^۳

یقین عالی‌ترین مرتبه علم است و مرتبه بالاتر این است که علم یقینی، مطابق واقع بوده

۱. اعراف، آیه ۴۰.
۲. اعراف، آیه ۴۳.
۳. تفسیر کترالذات، ج ۱، ص ۹۴.

و از روی تقلید نباشد.^۱

علم تقسیم دیگری نیز دارد، زیرا اگر علم به یک شیء از روی سند و مدرک و دلیل باشد، آن را «علم اکتسابی» و علم جلی نیز می‌گویند. آن نیز هر علمی است که به برهان «لیتم» یا «لن» و یا به وسیله تجربیات و یا متواترات به دست آید. اگر انسانی تصفیه دل کند، بر اسراری آگاهی می‌یابد که آن را علم خفی گویند: «و هو ینبت فی الاسرار الطاهرة من الابرار الزاکية بماء الرياضة الخالصة، کرؤية ملکوت السماوات و الارضین»^۲.

هرگاه انسان از عالم حیوانیت به عالم ملکوت عروج کند و به مقام «حیات دل» برسد، او را «علم حضوری» عطا کنند که آن را علم لدنی گویند که:

اسناده وجوده، و ادراکه عیانه، لیس بینته و بین الغیب حجاب، ای علم لا یكون الا من لذنه رحمة و موهبة. کقوله تعالی فی حق الخضر - علی نبینا و آله و علیه السلام - «فوجدنا عبداً من عبادنا، آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علماً»^۳ ... فلا یمکن تعریفه للغير.^۴

از این نکته نیز نباید غفلت کرد که علم دارای سه جهت است:

الجهة الاولى: جهة كونه صفة قائمة بنفس العالم من حيث انشاء النفسی فی صقعها الداخلي صورة علی طبق ذی الصورة، یكون ذیها معلوماً بتوسط تلك الصورة، فالمعلوم اولاً و بالذات هی الصورة، و تلك الصورة هی حقیقة العلم و المعلوم.

الجهة الثانية: جهة اضافة الصورة لذی الصورة، و هی جهة كشف عن المعلوم و محرزیته له و ارائته للواقع المتكشف و هذه الجهة مترتبة علی الجهة الاولى.

الجهة الثالثة: جهة البناء و الجری العملى علی وفق العلم... و لعلّه لذلك سُمى العلم اعتقاداً، لما فيه من عقد القلب علی وفق المعتقد و البناء العملى علیه.

۱. المنطق، ص ۱۳.
۲. شرح منازل السائرين، ص ۱۴۱.
۳. كهف، آیه ۶۵.
۴. شرح منازل السائرين، ص ۱۴۳.

فهذه الجهات الثلاثة كلها مجتمعة في العلم و تكون من لوازم ذات العلم، حيث إن حصول الصورة عبارة عن حقيقة العلم، و مُحَرِّزِيته وجداني و البناء العملي عليه قهري.^۱

پس در هر علمی سه جهت جاری است: ۱. حصول صورت. ۲. ارائه طریق. ۳. بنای علمی. این جهت‌های سه گانه برای «علمی» است که با سکون قلبی - یقین - همراه باشد؛ زیرا گاهی علم حاصل می‌شود، اما بنای عملی بر آن استوار نمی‌شود، چراکه سکون و آرامش قلبی را همراه ندارد. گاهی نیز همراه سکون قلب و آرامش جان است که چنین علمی را «یقین» می‌نامند و از همین روی آن را «علم الیقین» نیز می‌گویند. روشن‌ترین «علم» هنگامی است که از مرحله «علم الیقین» بگذریم و رتبه «حق الیقین» را دریابیم و به بالاترین مقام که «عین الیقین» است برسیم. آن علم را «علم خفی» و «علم لدنی» نیز می‌گویند.

عقل، راه تحصیل یقین

یقین به آیات، از طریق عقل به دست می‌آید. این عقل در همهٔ مکلفان وجود دارد و به وسیلهٔ همین عقل است که هدایت به دین می‌شوند. امام صادق (ع) می‌فرماید:

دعامة الانسان العقل، و العقل منه الفطنة و الفهم و الحفظ و العلم، و بالعقل يكمل، و هو دليله و مبصره و مفتاح امره، فاذا كان تأييد عقله من النور كان عالماً حافظاً ذاكراً فهماً. فعلم بذلك «كيف» و «لیم» و «حيث». و عرف مجراه و موصوله، و مفضولة، و اخلص الوجدانية لله و الاقرار بالطاعة. فاذا فعل ذلك كان مستدرکاً لمافات، و وارداً على ما هو آب يعرف ما هو فيه، و لأى شىء هو هنا، و من اين تأتیه، و الى ما هو صائر. و ذلك كله من تأييد العقل.^۲

مرحوم مجلسی اول در ذیل این حدیث می‌فرماید:

اعلم ان هذا الحديث مشتمل على حقائق كثيرة و لا يمكن بيانها؛ لان هذا احوال اوليائه تعالى، الذين نوروا عقولهم بأنوار ذكر الدائم، حتى صار قلوبهم خزائن الله تعالى ويلهمون في كل أن بما يحتاجون اليه من

۱. فوائد الاصول، تقریرات درس مرحوم محقق نائینی، ج ۳، ص ۱۶.
۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹.

الترقى الى المراتب العالية من محبته و معرفته و قربه و وصاله، اوصلنا الله تعالى و سائر المؤمنین اليها.^۱

بنابراین، ملاک انسانیت، عقل است و منشأ فهم، فطانت، علم، حفظ و کلید هدایت و ترقی انسان نیز همان عقل خواهد بود. اگر عقل انسانی، اسیر شهوت و هوای نفس گردد و مکسوف و پوشیده بماند، مصداق «اولئك كالانعام بل هم اضل»^۲ می‌شود. اما اگر انسان از عقل بی‌روی کند، به وحدانیت خداوند اعتقاد می‌یابد و مطیع مقام ربوبی می‌گردد و به طور طبیعی در زمره هدایت یافتگان قرار می‌گیرد و به مقام اهدا می‌رسد و روز به روز بر هدایت او افزوده گردد:

«والذين اهدتوا زادهم هدى»^۳ «ویزید الله الذین اهدتوا هدی»^۴.

این هدایت و ازدیاد آن، نوری است که در دنیا و آخرت راهگشای انسان است: «والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین أیدیهم و بایمانهم یقولون ربنا أتمم لنا نورنا»^۵. کسی که منور به این نور نگردد، مصداق این آیه است: «و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور». پس طبق حدیث مذکور، هر گاه عقل نورانی گشت، انسان علم پیدا می‌کند که در کجاست و برای چیست، دوستش کیست و دشمنش چه کسی است و... بدین ترتیب، فرد به مصالح و مفاسد خود و دیگران آگاه می‌شود و مصلحت و مفسدهٔ خود و دیگر بندگان خدا را تشخیص می‌دهد و قابلیت پیدا می‌کند که امامت خلق را به دست گیرد و آنان را هدایت کند و مصداق «یهدون بامرنا» گردد. با توجه به آنچه گفته شد، این مطلب روشن می‌شود که آن بعض بنی اسرائیل که صابر و موثق به آیات الله بودند، دائماً در ذکر الله و یاد آن حضرت روزگار خود را سپری می‌کردند: بر همین اساس باید گفت: از ویژگیهای «مطلق امام» این است که در «ذکر دائم» به سر می‌برد و آن «ذکر دائم» که عارف صمدانی و فقیه ربانی و محدث الاهی، مرحوم شیخ محمدتقی مجلسی (قده) به آن اشاره کرد همین است. یعنی هیچ گاه و در هیچ مرحله‌ای از یاد حضرت حق غافل نیست.

۱. روضة المتقین، ج ۱۲، ص ۲۴۳.
۲. اعراف، آیه ۱۷۹.
۳. محمد، آیه ۱۷.
۴. مریم، آیه ۷۶.
۵. تحریم، آیه ۸.
۶. نور، آیه ۴۰.

چنین انسانی به مقام امامت نائل می‌شود و بدیهی است که انسان دائم الذکر نه سهو می‌کند و نه خطا؛ زیرا درهای ملکوت آسمان بر روی او گشاده است و همه چیز را نشانه او می‌داند. چنین کسی در یک لحظه هم از آیات الله مُنْفک نیست و چون غفلت نمی‌کند، معصیتی هم از او سر نمی‌زند و چون به او علم داده شده است، سهو هم نمی‌کند. لذا به برهان «لَنْ» کشف می‌کنیم چنین انسانی دارای عصمت و امامت است.

علت فاعلی امامت

به موجب آیه «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»^۱ رحمت الاهی بر حضرت حق تعالی واجب است و هر محلی که قابلیت کمالی را داشته باشد، رحمت الاهی اقتضا می‌کند که آن کمال را به آن محل عطا کند. به طور مثال، اگر کسی تقوا داشته باشد، قابلیت این را دارد که صاحب فرقان شود و کارش گشایش یابد. خداوند نیز به مقتضای رحمتش، فرقان و گشایش را به او عطا می‌کند: «إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۲ «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^۳.

همچنین اگر اهالی شهر و روستایی، مؤمن و با تقوا شوند، این قابلیت را پیدا می‌کنند که برکات بر آنها نازل شود. خداوند نیز این برکات را به آنان عطا می‌کند: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ»^۴.

با توجه به مباحث گذشته، اگر کسی صبر پیشه کند و به آیات الاهی یقین داشته باشد و بر آن استقامت و وزدۀ قابلیت امامت را دارا می‌شود و بر خداوند فرض و واجب است که او را به امامت منصوب کند و در او جعل امامت نماید.

وجوب تکلیفی و وجوب ذاتی

در اصطلاح فقهی، وجوب به این معناست که مولا از عبد و بنده‌اش بخواهد کاری را انجام دهد. در این صورت، بر عبد لازم و واجب است که آن عمل را به انجام رساند که آن را «وجوب

۱. انعام، آیه ۵۴.
۲. انفال، آیه ۲۹.
۳. طلاق، آیه ۲.
۴. اعراف، آیه ۹۶.

تکلیفی» می‌گویند. اما در اصطلاح فلسفه و کلام، وجوب به معنای لزوم است؛ یعنی لازم ذاتی شیء. مثلاً وقتی گفته می‌شود «واجب است عدد چهار، زوج باشد»، یعنی اینکه لازم ذاتی چهار، زوجیت است. در مورد خداوند متعال نیز چنین است. اگر گفته می‌شود لطف و رحمت بر خداوند واجب است، یعنی اینکه لازم ذاتی حضرت حق تعالی، لطف و رحمت است. مرحوم

آیت‌الله سبزواری در این باره می‌فرماید:

و معنى الوجوب على الله تعالى، حسن فعله و قبح فعله و كلما كان كذلك فهو واجب عليه قال الله تعالى «وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»^۱ و قال «فلن يخلف الله عهده»^۲.

پس خداوند، «فَعَال مایشاء» و مختار است و در افعالش مُکَرَّه و مجبور نیست و کسی نمی‌تواند کاری را بر او تحمیل کند، بلکه مقتضای ذات خداوند، لطف و رحمت و فیض است و ذات اقدس الاهی مقتضی است که کارهای قبیح مثل ظلم از او صادر نشود. لذا گفته می‌شود ظلم بر خداوند قبیح است.

همین نکته در انسان هم جاری است. اینکه گفته می‌شود «انسان مختار آفریده شده است»، یعنی در کارهایش مُکَرَّه و مجبور نیست، نه اینکه آزاد است و می‌تواند هرکاری را انجام دهد. در واقع عقل انسان مانع بعضی از کارهای انسان است. اگر کارهای او مطابق با عقل باشد، تحسین می‌شود و اگر مخالف عقل باشد، مورد مذمت واقع می‌گردد. انسان عبد و مکلف آفریده شده است، نه آزاد و رها. اگر حضرت حق را عبادت بکنند مثاب است و اگر عصیان کنند معاقب می‌شود. اگر انسان آزاد آفریده شده بود، عقاب و ثواب معنا نداشت و تحسین و تقبیح او بی‌مفهوم بود. پس انسان در افعالش مکره نیست، اما چنان آزاد هم نیست که هر کاری را هوای نفسش خواست انجام دهد. لذا می‌توان گفت: انسان مکلف و مختار آفریده شده است و در انجام تکالیف مجبور و مُکَرَّه نیست.

معنای جعل

الجعل هو تغيير صورة الشيء بايجاد الاثر فيه، مثل جعل الطين خزفاً؛

۱. توبه، آیه ۱۱۱.
۲. بقره، آیه ۸۰ نکند مواهب الرحمن، ج ۱، ص ۳۳۴.

او بمعنى الاحداث كما فى قوله تعالى «وجعل الظلمات والنور» و «جعل لكم السمع والابصار»^۱
جعل در آیه «وجعلنا منهم ائمة» به معنای احداث و ایجاد مجعول است. مجعولات به جعل خارجی، اعیان ثابتهای هستند که در علم خداوند مطرح اند و خداوند به قوابل و افعال آنان علم دارد و ایجاد آنها، به وسیله «کن» صورت می گیرد. با توجه به آیه مبارکه، خداوند می داند که این مصادیق امامت وقتی در عالم خارج موجود شوند، صابر خواهند بود و به آیات الاهی یقین خواهند داشت و قابلیت امامت را خواهند داشت. به همین جهت، خداوند آنان را از ابتدای خلقت، امام خلق می کند.

جعل و جبر

اشکال: اگر خداوند می داند که اینان امام خواهند بود و افرادی همچون ابن ملجم، شقی خواهند گشت، در این صورت جبر پیش می آید!
پاسخ: علم به یک شخص و اراده و فعل او، موجب نمی شود که آن شخص مختار و صاحب اختیار، مجبور و مکروه گردد. اگر شما از اراده و فعل کسی مطلع باشید، آیا علم شما موجب اجبار و اکراه او بر آن فعل می شود؟ بالعکس، اگر کسی از اراده و فعل شما آگاه باشد، آیا علم او موجب اجبار و اکراه شما بر آن فعل می گردد؟ یقیناً علم به اراده و فعل یک فرد، موجب اکراه و اجبار او بر آن فعل نمی شود. علم خداوند نیز موجب اجبار و اکراه انسان، مختاره نمی گردد. زیرا علم و اراده انسان در طول علم و اراده خداوند است نه در عرض علم و اراده او تا تعارض و جبر پیش بیاید؛ زیرا اگر علم و اراده خداوند در عرض علم انسان بود، دو علم متعارض حاصل می شد و علم قادر متعال غلبه بر علم انسان ضعیف می کرد و اراده از انسان سلب می شد و در نهایت جبر پیش می آمد.

علم و اراده انسان در طول علم و اراده خداوند است، به این معنا که علم و اراده ربوبی به مختار بودن انسان تعلق گرفته است. دلیل این مطلب کلام حضرت امام صادق (ع) است که می فرماید: «لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین» وقتی چنین شد، یعنی علم و اراده انسان در طول علم و اراده حضرت حق قرار گرفت، سعید بودن و شقی بودن انسان هم از همان ابتدا

۱. فردن الله، ص ۱۲۸.

و در شکم مادر برای خداوند مشخص است: «السعيد سعيداً فى بطن أمه و الشقى شقى فى بطن أمه.» ولی هیچ گونه جبری به وجود نمی آید و اختیار انسان سلب نمی شود؛ زیرا اراده حضرت حق بر این قرار گرفته که انسان مختار آفریده شود. بر همین اساس، «جبر» در کار نیست، چرا که اراده خداوند بر این قرار گرفته که انسان مختار باشد. اما انسان آزاد هم نیست، چرا که مختار بودن انسان به اراده حضرت حق است. پس «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»

عصمت «مطلق امام»

با توجه به آنچه بیان شد، معلوم می شود که چرا پیامبر و یا امام معصوم آفریده شده است؛ چون خداوند می داند که این شخص معصوم است. به همین جهت می گوئیم امام از اول خلقت معصوم است، چون از همان ابتدای خلقت امام است و با اراده خود، صابر و موقن به آیات خداوند است و چنین انسانی نه خطا می کند و نه معصیت، بنابراین، یکی از ویژگیهای امام، عصمت است و کسی که از همان ابتدای خلقت، امام آفریده شده باشد، خصوصیات امام را هم خواهد داشت. بنابراین، چون خداوند متعال می داند، عده ای صابرند و به آیات الاهی یقین دارند، آنها را «امام» و معصوم می آفریند. اما سبب جعل امامت بر آنها، همان صابر بودن و داشتن یقین به آیات الاهی است.

پاسخ به یک پرسش

پرسش: چرا منصب امامت، منصبی جعلی و انتصابی است و امام باید از جانب خداوند منصوب شود و مردم نمی توانند او را انتخاب کنند؟

پاسخ: با توجه به بحثهای گذشته، امام دارای خصوصیتی است. از جمله اینکه امام به آیات الاهی یقین دارد، دائم الذکر است، در طاعت و معصیت و مصیبت، صبر پیشه می کند، دارای مقام عصمت است و درهای آسمان بر او گشوده است و مصالح و مفاسد خود و دیگران را می داند. این مقامات مواردی نیست که انسانهای عادی بفهمند و کسی را که دارای آن مقامات است، به امامت برگزینند، بلکه فقط خداوند به این مقام آگاه است و تنها اوست که می تواند چنین فردی را بشناسد و برای امامت و هدایت دیگران منصوب کند. به این حدیث دقت کنید! امام صادق (ع) می فرماید:

إن الله جعل فى النبى خمسة ارواح: روح الحیاة فیه دَبّ و درج، و روح